



سزار آیرا

شام

ترجمه‌ی ونداد جلیلی

- جهان‌نو -

www.cheshmeh.com
@cheshmehpubl
cheshmehpubl

۲۰۵۸۸۷۷۷

دوستم با این که در خانه اش تنها بود، ما را به مهمانی شام دعوت کرد؛ مرد بسیار خوش مشربی بود، خوش داشت گپ بزنند و داستان بگویند اما این کار از او به خوبی ساخته نبود، تکه های داستان را به هم می آمیخت، معلول های بی علت و علت های بی معلول می آورد، بخش های مهم را از جا می انداخت و قصه را نیمه کاره وامی گذاشت. مادرم، که سال خوردگی او را دچار آشفتگی ذهنی ای همتای حال مادرزادی دوستم کرده بود، در بند این عادت او نبود، گمانم حتی آن را در نمی یافت. راستش این خاصیت گفت و گو مادرم را بیش تر از من رماند و برایش یک تا اتفاق زنده ای آن شب نشینی بود. لابد بقیه اش را می پسندید چون نام خانواده های شهرمان مدام به وسط می آمد، کلمه هایی جادویی که می نمود همه ی دلخوشی های زندگی اش در آن ها گرد آمده باشد. مثل کسی که صدای باریدن باران می شنود پیوسته می شنیدم که نام این و آن را می گویند و البته این نام ها برای مادرم گنجینه های معنا و خاطره بود؛ مایه ی خوش گذراندن مامان می شد و چیزی بود که گفت و گوهای هر روزش با من نصیبش نمی کرد. از این منظر، و فقط همین، با دوستم یکسره هماهنگ بود: دوستم ساخت و ساز می کرد، چندین دهه در پرینگلس^۱ خانه ساخته بود و از همین رو ریز و درشت و شجره نامه ی همه ی خانواده های شهر را می شناخت. تجربه ی همه ی